

# گذری بر تاریخ ایران باستان

بخش اول

منع آزمون برخط دبیران شهرستان

تهیه و تنظیم: گروه مطالعات اجتماعی شهرستان

سال تحصیلی ۹۳-۱۳۹۲

## مادها

داده های باستان شناسی ، شواهد تاریخی و جغرافیایی و پیوند های زبان شناسی نشان می دهد که شاخه غربی آریایی ها ، یعنی ماد ها و پارس ها که از لحاظ قومی و فرهنگی قرابت بسیار داشتند، در نیمه دوم هزاره دوم ق.م به شکل گروه های قبایلی و به صورت پیوسته در حرکتی آهسته و تدریجی از شمال شرق فلات ایران به سمت غربی این فلات سرازیر شدند آن ها در مسیر حرکت به غرب فلات ایران با گروه هایی از اقوام بومی غیر ایرانی و هم چنین بقایای اولیه پیشاهند و آریایی و هند آریایی ها که پیش از مادها و پارس ها به این فلات مهاجرت کرده بودند ، مواجه شدند. زمان دقیق این گروه از آریایی ها، مادها و پارس ها به درستی مشخص نیست، اما شواهد باستان شناسی نشان می دهد که آن ها سال ها پیش از ظهور نامشان در گزارش های شاهان آشوری از جمله شالمانسر سوم در سده نهم پیش از میلاد در پشت کوه های زاگرس، در محدوده وسیعی که از یک سو به انشان در جنوب و دریای خزر و آذربایجان در شمال محدود می شد ساکن شده بودند به نظر می رسد شرایط جغرافیایی و سیاسی زاگرس و حضور اقوام در این منطقه ، خصوصا حضور قدرتمند آشوریان در غرب و ایلامی ها در جنوب غربی رشته کوه زاگرس، به آنان اجازه پیشروی بیشتری نمی داد و آنها مجبور شدند در پشت کوه های زاگرس مستقر شوند.

بهر حال پس از تلاش بیشتر مادها و پارس ها برای نفوذ بیشتر در زاگرس و رویارویی آنها با آشوریان، سبب گردید که برای اولین بار در سده های آغازین هزاره اول ق.م نام این دو قوم وارد نوشته های آشوریان شود. با توجه به گزارش همین نوشته های آشوری مادها در نواحی شمالی رشته کوه زاگرس در محدوده ای میان آذربایجان و شهر های مراغه و میانه در شمال ، اشور در غرب و ناحیه قزوین - تهران تا دماوند و دشت کویر در شرق و اصفهان تا دره سفید رود در جنوب ، پراکنده شده بودند و پارس ها نیز در نواحی جنوبی مستقر شدند که قلمرو آنها در غرب و جنوب غربی به سرزمین ایلام و در شرق به کرمان و یزد ، در جنوب به خلیج فارس و در شمال به سرزمین مادها محدود می شد. حضور این دو قوم در کنار و همسایگی یکدیگر در

نهایت منجر به بعضی کشمکش ها بین مادها و پارس ها در پایان فرمانروایی مادها و در نهایت بر چیده شدن فرمانروایی ماد به دست کوروش کبیر در سال ۵۵۹ ق.م گردید.

تا کنون از خود مادها هیچ اثر نوشتاری حتی غیر نوشتاری کافی که بر اساس آن بتوان درباره مادها قضاوت درستی کرد به دست نیامده است. علاوه بر نوشته های هرودت تنها اطلاعات موجود در بازسازی تاریخ روابط مادها و پارس ها تا پیش از ظهور کوروش بزرگ مکتوبات اقوام دیگر یعنی منابع آشوریان و بابلیان و اطلاعات پراکنده دیگر مورخان یونانی است. درباره رابطه مادها و پارس ها تا پیش از تشکیل امپراتوری هخامنشی، منابع موجود اعم از منابع یونانی و گزارش های میان رودان، اطلاعات متفاوت و گاهی متضادی را ارائه می کنند. در رأس این مورخان هرودت قرار دارد که برای نخستین بار شرحی مفصل از مادها ارائه می دهد و دیگر مورخان یونانی نیز به تقلید و با استفاده از کتاب او همان مطالب را تکرار کرده اند. طبق گزارش هرودت ما با امپراتوری مقتدر و یکپارچه ای از مادها رو به رو هستیم که در زمان فرورتیش موفق می شوند بر پارس ها مسلط شوند و آنان را خراج گذار خود کنند و نخستین قومی بودند که از سلطه آشوری ها رها شدند. وی در رابطه با اتحاد ماد نقل می کند که دریک مجلس مشورتی میان سران قبایل ماد، دیاکو به عنوان شاه انتخاب شد و به خواسته هایش: ایجاد تشریفات و گرد هم آمدن مادها و تأسیس شهر جدید و کاخی با شکوه تن دادند پس از ۵۳ سال حکمرانی دیاکو، فرزندش فرورتیش سلطنت را به مدت ۲۲ سال به ارث می بردند. بنا بر ادعای هرودت پارس ها نخستین قومی بودند که مورد حمله مادها قرار گرفتند و مطیع مادها شدند. پس از آن فرورتیش به آشور حمله می کند که در این نبرد کشته می شود و بعد از او حکمرانی به فرزندش هوخشتره می رسد. او پس از تشکیل ارتش منظم به جنگ با آشوریان بر می خیزد که در همین احوال مورد حمله سکاها قرار می گیرد و منجر به ۲۸ سال استیلا سکاها بر مادها می شود. هوخشتره سر انجام موفق می شود با نیرنگ سکاها را شکست داده و خود را آماده حمله ای مجدد به آشوریان کند که سر انجام موفق می شود این بار به همراهی بابلیان آشور را شکست دهند. هرودت بالاخره حکومت ۲۵ ساله فرزندش استیاگ تا انتقال قدرت به پارس ها توسط کوروش را شرح می دهد.

## پارس ها

### پارس ها پیش از ظهور امپراتوری هخامنشی

تاریخ نگاری اندک ایرانیان باستان باعث اتکا به مورخان یونانی است. نخستین آن ها هرودت است که باید با احتیاط خوانده شود. آناباسیس اثر گزنفون " روایتی عینی از شورش کوروش کوچک و بازگشت مزدوران یونانی است" دیودور از دیگر نویسندگان یونانی است. برخی بخش های عهد عتیق، گل نوشته ها و رویدادنامه های بابلی و پاپیروس های مصری، سنگ نوشته ها و گل نوشته های اداری تخت جمشید ، آثار هنری کاخ های شاهنشاهان و همچنین مهرهای ایرانی و سفال نگارهای یونانی از منابع مهم هخامنشیان به شمار می آیند.

پارس ها نیز همچون مادها بعد از مهاجرت به غرب فلات ایران، وارد نوشته های آشوری شدند. این کتیبه های آشوری به صورت پراکنده پیرامون پارس ها اطلاعات می دهند شلمانسر سوم در سال ۸۴۳ ق.م در طی جریان سرکوب شورش های شرقی قلمروش به ۷۲ تن از پادشاهان پارس که برایش خراج فرستاده اند اشاره می کند. هم چنین برای اولین بار در زمان شاتروک ناخونته دوم از اتحاد پارس ها و ایلام گزارش داده می شود. در سال ۶۹۱ ق.م سناخریب آشوری نیز ضمن ادعا غلبه بر اتحادی که علیه اش صورت گرفته از همکاری جنگجویان انشان / پارسوا با ایلام، الی پی ، بابل، پاشیرو نام می برد. آشور بانی پال در سال سی ام حکومتش بعد از فتح ایلام در ۶۴۶ ق. م از کوروش، پادشاه پارس نام می برد که فرزندش اروکو را به همراه هدایایی به نینوا فرستاده است. از این کوروش اول ، نیای کوروش دوم مهری هم به خط میخی ایلامی به جای مانده که خود را " کوروش انشانی، پسر چپش پیش " معرفی می کند و این اولین سند نوشتاری مربوط به یک پادشاه پارسی است. بعد از سقوط آشور گزارش های آشوری متوقف می شوند اما رویدادهای مربوط به پارس ها و ظهور کوروش بزرگ خصوصا جنگ وی با آستیگ در نوشته های بابلی منعکس می شود. علاوه بر آن کوروش در استوانه خود مدعی است که چهار نسل از اجداد او تا چپش پیش بر انشان فرمانروا بوده اند و

داریوش بزرگ نیز از حاکمیت اجداد خود بر پارس تا زمان هخامنش سخن می راند. در دوران فرمانروایی مادها در شمال غربی ایران، پارس ها نیز به موازات آنها در جنوب غربی ایران فرمانروا بودند و به عنوان پادشاهان مستقل بر انشان/ پارسه حکم می راندند و در معادلات و اتحادیه های منطقه شرکت می کردند. هر چند کورش بزرگ در استوانه خود اشاره ای به هخامنش نمی کند و تنها از چیش پیش به عنوان آخرین فرد از خاندان خود نام می برد، اما داریوش از هخامنش به عنوان جد بزرگ خود نام می برد که بسیاری از پژوهشگران تاریخ حکمرانیش را حدود ۷۰۰ ق.م تخمین زده اند که وی هم زمان با دیاکو مادی ، پارس ها را در سرزمین پارس متحد کرد .

### امپراتوری هخامنشیان

تاسیس امپراتوری هخامنشیان به رهبری کورش و استقرار و تداوم آن، انتقال امپراتوری از بین النهرین به ایران و تحلیل امپراتوری های آشور ، بابل و مصر در یک امپراتوری گستره به رهبری پارسیان بود. این امپراتوری در ماهیت خود، از چارچوبی با ویژگی ها و مختصات زیر برخوردار بود داشتن قلمرویی پهناور با جمعیت بسیار و متشکل از اقوام و ملل گوناگون ، تسلط و چیرگی قوم/ تیره فرمانروای پارسی بر مردم زبردست از طریق قدرت نظامی ، ایجاد سازمان مالیاتی منسجم و یکپارچه، داشتن سپاهی متشکل از نیروهای مرکزی (پارسی،مادی،ایلامی و سکایی) و پیرامونی (نیروهایی از سایر اقوام) ساکن در امپراتوری،واگذاری قدرت به شخص شاه، در حالی که قدرت های محلی تابع او هستند، برخورداری از مرزهای نسبتاً دگرگون و متغیر، و مدیریت نیورهای داخلی و خارجی و سرانجام صرف هزینه ها و فراهم نمودن زمینه های لازم برای رشد و بالندگی همه فرهنگ ها و سنن اقوام و ملل زیر دست.

اسناد و منابع نشان می دهند که ترکیب قومی،دینی، فرهنگی، اقتصادی، سیاسی و حتی فکری قلمرو امپراتوری هخامنشیان، آن چنان متنوع و گوناگون بود که تا آن زمان مشابه آن در تاریخ باستان دیده نشده بود. از سنگ نوشته ها و منابع یونانی چنین بر می آید که پرداخت خراج و مالیات، رعایت قانون پارسی یا دات پارسی ( دستورهای خوب)، انجام خدمت نظامی به صورت اجباری و داوطلبانه ، و اثبات وفاداری به شاه

بزرگ و شناخت جایگاه والای وی، مولفه های قدرت شاهان هخامنشی و پادشاهی آنها را تشکیل می داده است.

تبدیل حکومت محلی پارسیان به یک شاهنشاهی وسیع و پهناور و همچنین گسترش مرزهای آن در سه قاره بزرگ آسیا، آفریقا و اروپا، از کورش بزرگ، در میانه ی سده ششم ق.م تا پایان پادشاهی خشایارشا، نیمه ی دوم سده پنجم ق.م طول کشید و در این مدت، حجم گسترده ای از کشور گشایی ها و به انقیاد در آوردن اقوام و ملل گوناگون با فرهنگ ها، آداب و سنت متفاوت اتفاق افتاد. کورش در استوانه اش عناوینی همچون " شاه عالم، شاه بزرگ، شاه نیرومند، شاه بابل، شاه سرزمین های سومر و اکد، شاه چهار گوشه جهان " و اینکه " همگی (شاهان) جهان از زیرین دریا (مدیترانه) تا زیرین دریا ( دریای پارس)، (همه) باشندگان سرزمین های دور دست، همه شاهان آموری، باشندگان در چادر ها، همه ی آن ها باج و ساو بسیارشان را از بهر من، ( کورش) به بابل اندر آوردند و بر دو پای من بوسه دادند " بر پهناور بودن پادشاهی و حضور اقوام بسیار در قلمرو تاکید می ورزد و آشکارا سنت بین النهرینی شاهان آشور و بابل را در پیش می گیرد. کمبوجیه نیز پس از از فتح مصر و بخش هایی از شمال آفریقا، با به کار بردن القاب و عناوین فرعون های مصر و قرار گرفتن در جایگاه پادشاه مصر علیا و سفلی توانست سرزمین بزرگ و پهناور فرعون های خدای گونه ی مصر را به قلمرو شاهنشاهی گسترده ی هخامنش بیافزاید. با مرگ کمبوجیه، شمار زیادی از اقوام سرزمین ها به قصد استقلال یا تجدید پادشاهی های بر افتاده ی خویش سر به شورش برداشتند و در این راه مشکلات فراوانی را برای داریوش رقم زدند با وجود خطر ناک بودن شورش ها در سه جبهه اصلی ۱- پارس و ماد ۲- فلات آسیای مرکزی ۳- ایلام و بابل و اکراه آنها از پذیرش تسلط پارسیان، داریوش در آغاز و در سرتاسر سنگ نوشته بیستون، هیچ تردیدی به خود راه نمی دهد که اهورامزدا در مجموع ۲۳ دهیو یا سرزمین/ قوم را در کلیتی به نام پادشاهی به وی بخشیده است. در سنگ نوشته ی بیستون، داریوش کوتاه ترین فهرست ۲۳ کشور/ قوم را این گونه بر شمارد " پارس، ایلام، بابل، آشور، اربابه، مصر، سارد، آنان که کنار دریا هستند، ایونی، ماد، ارمنیه، کپدوکیه، پرتوه، زرنگ، هرات، خوارزم، سغد، گندار، سَک، تگوش، رُخج، مَک، مجموعا ۲۳ کشور " در سنگ نوشته داریوش در تخت جمشید، " کشور ایونی های خشکی،

کشورهایی که آن سوی دریا هستند و ایندوش یا سند" پس از کشور گشایی های داریوش در بخش شرقی ایران و ساحل دریای سیاه به سیاهه جدید افزوده شدند و شمار کشورها به ۲۴ کشور رسیدند. در سنگ نوشته شوش شمار کشورها به ۲۷ می رسد و در سنگ نوشته نقش رستم کشورهای جدیدی به نام سکاها، هوم ورگه، سکاها، تیز خود، اکودر، ایونیایی های پتاسوس برسر، لیبیایی ها، و اهالی کاریان به سیاهه ی کشورها/ اقوام پادشاهی افزوده شدند که نشان از پهناورتر شدن قلمرو داریوش و برخورد آنها با اقوام جدیدی دارد به این ترتیب شمار کشورها قلمرو داریوش از ۲۳ کشور در بیستون به ۲۹ کشور در نقش رستم افزایش پیدا کرد.

### سازمان و تشکیلات سپاه

شورش کوروش و دستیابی او به تاج و تخت شاهان ماد، لیدی و بابل، در ابتدا متکی بر نیروی نظامی اشرافیت قبیله ای پارس بود که نوعی نیروی شبه نظامی را تشکیل می دادند و نیروهای هر قبیله تحت ریاست رئیس قبیله در جنگ ها شرکت می کردند. گام بعدی برای تکمیل ارتش، پیوستن نیروی نظامی اشراف و بزرگان مادی و احتمالاً ایلامی بود، تسلط کوروش بر متصرفات ماد در شرق ایران، الحاق نیروی نظامی ایالات شرقی را به دنبال داشت که می توان از سکاها و شترسوارانی یاد کرد که در نبرد با کرزوس از آنها استفاده شد. ترکیب و به کار گیری اقوام و گروه های ناهمگن در لشکر کشی ها، با تمرکز بر محوریت پارس ها، مادها، سکاها و ایلامیان، مختصات اصلی سپاه شاهی را تشکیل می داد. گزارش یونانیان و سنگ نوشته ها نشان می دهد که در لشکر کشی های شاهان هخامنشی، سپاه از دو بخش اساسی تشکیل می شد، نخست بخش مرکزی شامل پارسیان، مادها، سکاها و ایلامیان که بخش زیادی از ماموریت ها بر عهده ی آنها بود و بهترین نیروهای نظامی را تشکیل می دادند و نیروهای آموزش دیده و منسجمی بودند. همین پارسیان و مادها بودند که هسته اصلی سپاه داریوش را در سرکوب شورش های سال های ۵۲۲-۵۱۹ ق.م تشکیل می دادند. بخش دوم عبارت بود از نیروهای پیرامونی اقوام و ملل گوناگون که به صورت یکدست و یکپارچه آموزش نظامی نمی دیدند، کارایی کمتری داشتند. این نیروها بیشتر بر اساس شیوه های جنگی خود نبرد

می کردند که نشان می دهد شاهان بزرگ از یک طرف به این نیروها و سرکرده های آنها اجازه می دادند آنگونه که دلخواهشان بود، نبرد کنند گرچه چنین اقدامی از طرف شاهان آسیب هایی به سپاهشان نیز وارد می کرد. و از طرف دیگر بیانگر اقتدار شاه از طریق نمایش حضور همه ی اقوام در سپاه وی بود.

سپاه هخامنشی از نظر تجهیزات و تقسیم بندی نیروها به دو بخش اساسی نیروی زمینی و دریایی تقسیم می شد. همراهی و هماهنگی میان این دو نیرو، بارها فرماندهان پارسی را قادر ساخت شورش ها را سرکوب کنند و سپاه را تا مسافت های دور هم در خشکی و هم در دریا هدایت نمایند. در نیروی زمینی اربابان، سواره نظام، نیزه داران، تیراندازان یا کمانداران و شتررانان حضور داشتند. شتر در ارتش هخامنشی برای اولین بار در زمان کوروش بزرگ برای ترساندن و ماندن اسبان سپاه لیدیه به کار رفت. گردونه های جنگی داس دار از پایان سده ی پنجم ق.م بخش عادی از سپاه بوده اند که احتمالاً به عنوان وسایل نقلیه ی فرماندهی استفاده می شده اند. از گردونه های داس دار نخستین بار در جنگ کوناکسا یاد می شود پرتاب کننده ها از ابتکارهای واپسین سال های حکومت هخامنشی بوده اند از منجنیق ها برای دفاع از شهر های هالیکارناسوس، صور و غزه در مقابل اسکندر و نیز از دروازه های پارس در استان فارس استفاده شد. پارسیان هم در پیاده نظام هم در سواره نظام سر آمد دیگر نیروها بودند و در کنار آنها ساگارتی ها، میسی ها و مادی ها، هندیان، بلخی ها و خزری ها، لیبیایی ها و عرب ها نیروی سواره نظام برای سپاه می فرستادند. تجهیزات پیاده نظام عبارت بود از شمشیر کوتاه، نیزه ای با دسته ی چوبی و سر فلزی، سپر بافته شده از جگن، کمان و ترکشی پر از تیر با نوک مفرغی یا آهنی. پیاده نظام کلاهی نمدی بر سر می گذاشت و استفاده از کلاهخود رواج کمتری داشت. تجهیزات سواره نظام عبارت بود از اسب، کلاهخود، نیم تنه زرهی، گرز آهنی و دو نیزه ی آهنی، کمان و تیردانی پر از تیر، سپر مفرغی. مزدوران یونانی نیز از همان آغاز برتری ایرانیان در آسیای صغیر به خدمت سپاه شاهی در آمدند. کمبوجیه در فتح مصر از کمک آنها در تشکیل ناوگان دریایی و لشکر کشی به مصر بهره گرفت. استخدام مزدوران یونانی به ویژه از سده ی چهارم به بعد، شدت گرفت. هر سرباز دارای جیره ی خوراک، مسکن ماهیانه ای به مبلغ یک دریک طلا دریافت می کرد.



## سیاست دینی هخامنشیان

از آنجا که فرهنگ و تمدن هخامنشی (۳۳۰-۵۵۰ ق.م) برآمده از تمدنهای کشورهای مشرق زمین باستان بود، بدیهی است که آثار فرهنگی، بخصوص مفاهیم کتیبه های آن رنگ و بویی دینی داشته است و نهایتاً اینکه دین و سیاست با یکدیگر از نزدیکی خاصی برخوردار بوده اند، چرا که در کتیبه ها می بینیم که پادشاهان هخامنشی در همه امور خود را مجری اوامر اهورامزدا دانسته، موفقیت های خود را نیز مرهون تاییدات وی می دانند. در نتیجه نه تنها اقدامات خود را توجیه می نمودند، بلکه مشروعیت لازمه پادشاهی را نیز به دست می آوردند. در بررسی و مطالعه کتیبه های هخامنشی، مفاهیم دینی وجود دارند که بسیار جالب توجه اند، از قبیل: یکتا پرستی توام با تسامح دینی، تابعیت محض پادشاه از اهورامزدا، در حمایت فره ایزدی بودن شاه و... این مفاهیم از این نظر جلب توجه می کنند که به نوعی با اصل بنیادین سیاست دینی هخامنشیان یعنی "یکتا پرستی توام با تسامح دینی" نسبت به عقاید دیگران در ارتباط اند. در این کتیبه ها نه فقط به موضوع و مفاهیم دینی، بلکه با ارزش های اخلاقی از قبیل: راستگویی و پرهیز از دروغ، نیکی، حق شناسی، عدل و انصاف و ... نیز بر می خوریم. این ارزش های اخلاقی از این جهت مهم می نمایند که به نوعی لازمه پادشاهی بوده اند و به همین دلیل است که در کتیبه های داریوش اول بارها مشاهده می شود که وی پادشاه آینده و نیز آیندگان را به این ارزش های اخلاقی توصیه می کند.

از نخستین پادشاهان هخامنشی تنها از آریامنه و ارشام اسنادی به صورت الواح زرین به جای مانده است در این الواح این دو پادشاه اهورامزدا را آفریننده انسان و ... دانسته، بلافاصله بیان می دارند که مقام پادشاهی آنان از جانب اهورامزدا به آنها ارزانی شده و بدین ترتیب به پادشاهی خود مشروعیت بخشیده و حفظ و بقای آن را نیز از وی طلب می کنند. گر چه از کورش دوم کتیبه خاصی به جای نمانده، اما با بررسی مفاد استوانه وی تا حدی می توان به سیاست دینی هوشمندانه وی پی برد چرا که کورش با توجه به عقاید دینی بابلیان بیان می دارد که: "بعل مردوک بزرگترین خدای بابل وی را از میان تمام انسان ها برگزیده و پادشاهی چهار گوشه جهان را به وی بخشید" و بدینوسیله به بهترین وجه ممکن نزد بابلیان به پادشاهی خود مشروعیت می بخشد. داریوش اول در کتیبه هایش پس از ستایش خدای بزرگ اهورامزدا و معرفی خود، بلافاصله با

بیان اینکه وی برگزیده اهورامزدا است و مقام پادشاهی اش نیز از جانب اهورامزدا به وی ارزانی شده، مشروعیت خود را اعلام می کند. با مطالعه کتیبه های اردشیر دوم و سوم با نکاتی تازه و بیان قابل توجه برخورد می کنیم ، چرا که در کتیبه های این دو پادشاه علاوه بر اهورامزدا با نام دو خدای کهن آریایی ، به نام های مهر و آناهیتا نیز برخورد می کنیم که تا پیش از این در هیچ یک از کتیبه های هخامنشی به این صراحت چنین موضوعی دیده نشده بود از اواسط دوره هخامنشی در غرب امپراتوری پیروان ایزدان مهر و آناهیتا بتدریج رو به افزایش بوده به طوری که از گفته بروسوس مورخ قرن سوم ق.م بابللی چنین بر می آید که در اواخر دوره هخامنشی پیروان این دو ایزد، به حدی در غرب افزایش یافت که اردشیر دوم معابدی برای آنان ساخت.

#### سقوط هخامنشیان

با به قدرت رسیدن داریوش سوم ، دربار هخامنشی مصمم به دفع تجاوزات مقدونیه شد و برای این منظور سیاست و استراتژی کشاندن جنگ به خاک اروپا در دستور کار دولت هخامنشی قرار گرفت. در شرایطی که داریوش سوم به تدارک سپاه جهت جنگ با مقدونیه و جلوگیری از پیشروی سپاهیان مقدونیه پرداخته بود. مرگ فلیپ مقدونی، نگرانی داریوش را از مرزهای غربی امپراتوری برطرف کرد. داریوش خطر حمله ی اسکندر را جدی نگرفت و در صدد اقدامات بعدی بر نیامد. با افزایش خطر اسکندر، آتنی ها از داریوش تقاضای کمک کردند اما وی کماکان این خطر را جدی نگرفت و به تقاضای آنان جواب رد داد و زمانی به یاری مالی آنان برخاست که دیگر خیلی دیر شده بود و اسکندر بر تمام یونان مسلط شده بود. اسکندر که هوس جهانگیری داشت درصدد اجرای خیالات پدرش و تسخیر آسیا برآمد و با بهانه قرار دادن انتقام از پارسیان در ازای لشکر کشی خشایار به یونان ، زمینه های اتحاد یونانی ها و لشکر کشی به ایران را فراهم کرد.

در شرایطی که برخی از شهربانان ایرانی در صدد استقلال بودند و وفاداری چندان به دولت هخامنشی نداشتند حملات مقدونی ها به ایران آغاز شد چون دربار هخامنشی حمله اسکندر را جدی تلقی نمی کرد به

تدارک چندان نپرداخت و در نخستین جنگ (گرانیک) با وجود دلاوری ها و پیروزی های اولیه شکست خورد. داریوش سوم بر آن شد شخصا فرماندهی سپاه را برعهده گرفته به استقبال اسکندر بشتابد و بر وی فایق آید. اما فرارناهنگام عده ای از سپاهیان داریوش در حین نبرد و به دنبال آن هزیمت خود وی دومین شکست را نصیب ایران کرد.

فرار بد موقع داریوش سوم، اسکندر را مصمم به تسخیر کامل آسیا کرد. داریوش پس از این شکست به قول دیودور سیسیلی "به رغم فاجعه ای که به تازگی متحمل شده بود کوچک ترین تزلزلی در عزم خویش به خود راه نداد" بلکه به جمع آوری سپاه پرداخت و استراتژی عاقلانه ای پیش گرفت و با ارسال کمک های مالی و کشتی های جنگی به یونان به ویژه اسپارت تلاش کرد پشت جبهه اسکندر را ناآرام سازد. وی به زودی از ممالک گوناگون امپراتوری قشون زیادی در بابل جمع کرد و اصلاحاتی در وسایل جنگی انجام داد. اما باز هم داریوش دچار اشتباهات و خبط های بزرگ شد و از فرصت های خوب به دست آمده به خوبی استفاده نکرد. حضور او به عنوان فرمانده لشکریان ایران در جنگ سرنوشت ساز بعدی (گوگمل ۳۳۱ ق.م) مجدداً به ضرر ایران تمام شد و به دنبال فرار عده ای از نیروهای داریوش وی نیز از صحنه ی نبرد گریخت و پیروزی مقدونیان بر ایرانیان مسجل شد. داریوش پس از آخرین نبرد با عزمی راسخ تر از قبل به جمع آوری سپاه و تدارک جنگی دیگر با اسکندر پرداخت اما با خیانت بستوس شهربان باختر که قصد داشت پس از وی بر تخت سلطنت بنشیند مواجه شد و سرانجام به دست وی و همراهانش زخمی شد و در تیر ماه سال ۳۳۰ ق.م در گذشت. با مرگ داریوش سوم آفتاب عمر امپراتوری معظم هخامنشی پس از ۲۲۰ سال سروری بر عالم غروب کرد.

## سلوکیان

در سال ۳۲۶ ق م اسکندر در پی دست یابی به «انتهای دنیا و دریای بزرگ بیرونی» به هند حمله کرد اما بنا بر تقاضای سربازانش سرانجام مجبور شد ناکام بازگردد. اسکندر در نظر داشت تا رشته نبردهایی را ترتیب

دهد که با هجوم به عربستان آغاز می‌شد اما پیش از عملی‌کردن این رشته نبردها در سال ۳۲۳ ق.م در بابل درگذشت.

اسکندر درباره اینکه چه کسی باید امپراتوری را اداره کند گفته بود: "آنکه از همه برتر است" چند مدعی برای جانشینی تراشیده شده بود مهمتر از همه آریده برادر ناتنی اسکندر بود، که گویا سفیه بود و یا چنین خوانده می‌شد تا از منزلت او کاسته شده و برای مرده یا زنده اسکندر رقیبی بی‌خطر باشد. سردار نامدار اسکندر مانند پردیکاس، هراتکس پسر اسکندر از برسینه دختر داریوش سوم (یا ارتبازو) و بالاخره فرزندی که قرار بود رکسانه همسر حامله اسکندر بیاورد می‌توانستند برای به دست گرفتن قدرت امپراتوری مطرح باشند. در کشمکشهای زیاد، که چندانم دوستانه نبودند، پردیکاس تا تعیین شاهی قطعی به نیابت سلطنت انتخاب شد و در کنار او آنتی پاتر به فرماندهی سپاه اروپا و کراتروس به فرماندهی سپاه آسیا تعیین شدند. سلطنت صوری به آریده و هراتکس، برادر و پسر اسکندر، سپرده شد که هرگز نتوانستند حتی تصویری ظاهری از خود بر جای بگذارند.

نخستین گامی که پردیکاس برداشت تقسیم ساتراپی‌ها در میان سرداران نامی اسکندر بود. او به این ترتیب هم بلند پایگان و سرداران را به سهمی از میراث اسکندر می‌رساند که انتظارش را داشتند و هم می‌توانست با دور کردن این عناصر ناآرام از مرکز حکومت فضای ناآرامی برای خود فراهم آورد.

از ۳۱۶ تا ۳۱۲ پیش از میلاد آنتیگونوس که سردار رسمی سپاه دربار در مقدونیه بود، در مرکز همدان خود را نیرومندترین پاسدار میراث اسکندر به طوری که سلوکوس دیگر سردار نامدار اسکندر که ساتراپ بابل بود، ناگزیر از بیم جان بطلمیوس در مصر پناه برد. نخستین اختلاف میان آنتیگونوس و سلوکوس فرمانروای بابل، که امیدوار بود که شوش را ضمیمه حکومت خود کند، زمانی پدید آمد که آنتیگونوس شهر شوش را به اسپیس یکی از فرماندهان خود داد.

سلوکوس نخست در بابل با احترام از آنتیگوس پذیرای کرد اما چون دریافت که برخورد آنتیگوس از موضع قدرت است و او ناگزیر از عرض گزارش در باره ساتراپی خود است، صلاح را در این دید که از بابل گریخته و نزد بطلمیوس برود.

در سال ۳۱۲ پیش از میلاد در جنگی نوار غزه به دست بطلمیوس افتاد و سلوکوس امکان بازگشت به بابل را یافت. از منابع موجود چنین بر می‌آید که ورود سلوکوس به بابل به سبب رفتار پیشین او با مردم و آوازه خوش خوی او، با استقبال زیادی روبرو شد. حتی بخشی از نیروهای مقدونیای آنتیگونوس که در بابل مستقر بودند، به او پیوستند.

با این که یک بار دیگر آنتیگونوس توانست به طور موقت جای پای در بابل بیابد، اما دیگر هرگز نتوانست سلوکوس را از بابل براند. به این ترتیب سلوکوس رسماً فرمانروای بابل و ساترا پهای شمال شد.

سلوکوس امپراتوری نوبنیان خود را به ۷۰ ساتراپی تقسیم کرد. سلوکوس بیشتر از دیگر سرداران اسکندر با روحیه اسکندر آشنا بود. از این رو با رونق گرفت کار سلوکوس به تقلید از برنامه های اسکندر، دوباره کار شهر سازی و کوشش برای هلنی کردن منطقه که با مرگ اسکندر فراموش شده بود، از سر گرفته شد. برای نمونه می توان از ساخت شهر سلوکیه در حدود بابل باستانی رفته رفته از صفحه تاریخ پاک شد. و سلوکیه به پایتخت شرقی خاندان سلوکی تبدیل شد.

سلوکوس همچنین به منظور جاودان ساختن اپما، همسر ایرانی خود، سه شهر به نام اپامیه (افاصیه یا فاصیه متن های اسلامی) ساخت، که مهم ترین آنها اپامیه، به صورت دژی استوار در غرب سوریه در ساحل راست رود ارنس (نهر العاصیه متن های اسلامی، میان حمص و انکاکیه) بود.

سلوکوس در سال ۱۱۲ فرمانروایی سلوکیه را بنیان گذاشته بود، در سال ۲۸۱ پیش از میلاد، در سن پیری با دست داشتن تقریباً همه متصرفات اسکندر، میل داشت تنها به حکومت مقدونیه قناعت کند. او به همین منظور پس از سپردن فرمانروایی امپراتوری آسیا به پسرش آنتیوخوس به سوی اروپا حرکت کرد، اما در راه مقدونیه، پیرامون داردانل، به دست بطلمیوس کرائونوس که خواهر زاده کاساندر بود و در سر هوای سلطنت بر مقدونیه را می پروراند، کشته شد. از جسد او تجلیل فراوانی به عمل آمد و معبدی برای او ساخته شد.

آنتیوخوس در سال ۲۶۱ پیش از میلاد در سارد و در حال سرکوب شورش محلی کشته شد.

پس از کشته شدن آنتیوخوس اول، پسرش آنتیوخوس دوم (۲۶۱ الی ۲۴۶ پیش از میلاد) جانشین او شد.

از زمان همین آنتیوخوس است که از قدرت سلوکیه در فلات ایران به شدت کاسته می شود.

در زمان حکومت، آنتیوخوس دوم در سرزمین پارت نیز نخستین شاه اشکانی به نام ارشک (اشک) قد علم کرده و دیری نپایید که اشکانیان بر تمامی فلات ایران تسلط یافتند.

آنتیوخوس دوم بوسیله همسر خود لائودیکه مسموم شد.

با کشته شدن آنتیوخوس دوم سلوکوس دوم بر تخت نشست. دوره فرمانروایی سلوکوس دوم (۲۲۶ الی ۲۴۶ پیش از میلاد) آغاز کار اشکانیان و فروپاشی سلوکیه در ایران بود.

سقوط از اسب به زندگی سلوکوس دوم پایان داد .

سلوکیه در دوره فرمانروایی آنتیوخوس سوم یک بار دیگر به قدرت چشمگیری دست می یابد. از همین در تاریخ به آنتیوخوس عنوان ( بزرگ ) داده شده است . آنتیوخوس از کوه های زاگرس گذشته آهنگ لشکر کشی به آذربایجان و نشان داده قدرت خود به ارتبازن را کرد ، که در این هنگام فرمانروای ماد کوچک یا آتروپاتن بود . ارتبازن که در مرد سالخورده ای بود ، با نزدیک شدن آنتیوخوس از شدت وحشت ، پیش از درگیری تن به اطاعت داد و فرمانروایی سلوکیه را بر آذربایجان به رسمیت شناخت . با این سازش برای نخستین بار ، استقلال آذربایجان که حتی در زمان اسکندر دست نخورده مانده بود ، زیر سوال رفت.

مطالعات اجتماعی شهر تهران